

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث موت و فنا (ص ۸۹ ف ۴ - ص ۸۹ ف ۵)

✿ راه ایمان راه موت و فناست. در این راه به اختیار خودت می‌میری و به مقدرات الهی تن می‌دهی و مشقات دنیا را تحمل می‌کنی.

گاهی افراد در مسیر عرفان می‌آیند که کرامت و قدرت پیدا کنند، بتوانند کارهای غیرعادی انجام دهند و مکاشفاتی داشته باشند، اینها خیلی عوضی آمده‌اند. راه عرفان حقیقی، راه نداشتن و فقر است نه راه غنا و دارایی. راه نتوانستن و ضعف است نه راه قدرت کسب کردن. راه ندانستن و جهل است نه راه علم پیدا کردن. هر وقت انسان آماده شد تن به فقر بدهد، آن وقت می‌تواند راه عرفان برود. اگر راه عرفان آمده‌ای که غنی و دارا شوی، عوضی آمده‌ای. هر وقت آماده شدی تن به ضعف و ناتوانی بدهی، آن وقت در راه عرفان بیا. اگر آمده‌ای راه عرفان که بتوانی پشت دیوار را ببینی، طی الارض کنی، با ارواح مردگان صحبت کنی و اجنه را تسخیر کنی، عوضی آمده‌ای عزیز من، این راه عرفان نیست. راه عرفان حقیقی راه موت و فناست. راه نداشتن، نتوانستن و ندانستن است؛ هر وقت برای این آماده شدی آن وقت درست راه می‌روی. اگر راه موت و فنا را هم نخواهیم به زور سراغمان می‌آید؛ منتها ارزش آن به این است که انسان به اختیار طالب شود، گفت:

به اختیار نمیرند مردم بی عشق تو زنده کرده‌ی عشقی به اختیار بمیر

انسان خودش انتخاب کند. گاهی من در مجلسی صدرمجلس می‌نشینم، دست مرا می‌گیرند و می‌گویند: آقا آنجا جای بزرگترهاست، برو آن طرف بنشین. مرا به زور آوردند و پایین نشانند؛ اما یک وقت روحیه‌ای دارم که وقتی وارد مجلسی شدم، پایین‌ترین و پست‌ترین جای مجلس را پیدا می‌کنم و آنجا می‌نشینم. این دو تا فرق دارد، هر دو یک‌جا نشسته‌اند؛ بار اول به زور آوردند و نشانند، من خودم طالب بودم بالا بنشینم، مرا آوردند و ته جلسه گذاشتند؛ اما یک‌وقت خودم ته جلسه می‌نشینم. انسانی که خودش به موت تن می‌دهد؛ چون مرده را صدر مجلس نمی‌نشانند به او میکروفن نمی‌دهند که سخنرانی کند، کسی به او سلام نمی‌کند، کسی برایش احترام قائل نیست، باید خودمان حالت جنازه‌ی مرده را پذیرا شویم، خودمان موت را قبول کنیم. تازه این موت است، فنا بلندتر از این است. مرده جنازه و قبری دارد، اسمی از او هست، فاتحه‌ای سر قبرش می‌خوانند؛ ولی فنا یعنی نابودی، عدم و نیستی است. فنا خیلی عمیق‌تر از موت است. فرد طوری شود که حتی اسمی از او نیاید، کسی وجود او را احساس نکند؛ مثل اینکه اصلاً وجود ندارد. یک طوری در مجلس بروم مثل اینکه اصلاً وجود ندارم، هیچ کس مرا نمی‌بیند، وقتی من وجود ندارم، قرار نیست جایی برای من باز کنند که به من بر بخورد که چرا برایم جا باز نکردند؟ نگذاشتند من بین آنها بنشینم، سر پا ایستادم. طوری شوم مثل اینکه وجود ندارم؛ این وقتی می‌شود که خودم، خودم را نبینم. فنا ی حقیقی این است که انسان خودش را نبیند؛ مثل اینکه نیستم. چیزی از آثار وجودی، انبعاثات وجودی من باقی نمانده است. آرزوهایم، افکارم، خواسته‌هایم، احترامم، علمم و عبادتم برود. همه‌ی اینها از ذهنم پاک شود؛ مثل اینکه نیست. هیچ چیز نیست؛ اصلاً مثل اینکه

چنین انسانی وجود ندارد. خود فرد با اختیار خودش طالب این شود. همه‌ی ما یک روزی این‌طوری می‌شویم، چه بخواهیم چه نخواهیم؛ ولی اینکه خود شخص تن بدهد، پذیرا و طالب شود همین را خواهان و خواستار باشد، صدرنشینی و مشهور بودن را نخواهد، اظهارنظر و اظهاروجود را نخواهد، ریاست را نخواهد، اینکه خود انسان طالب شود این موت اختیاری است. لذا فرمود: راه ایمان، راه موت و فناست. اولاً اگر برای حیات و وجود آمده‌ای، عوضی آمده‌ای. اگر آمده‌ای نفس خودت را با این عبادت، ریاضت، چله‌نشینی و ... پررنگ‌تر و قوی‌تر کنی، این راه ایمان نیست، راه را عوضی آمده‌ای. راه ایمان راه موت و فناست و در این راه به اختیار خودت می‌میری و به مقدرات الهی تن می‌دهی؛ چون وقتی که انسان مرد، به مقدرات الهی تن می‌دهد. همان مبحثی که در حدیث عنوان بصری داشتیم. به خودش وعده نداده، انتظار و آرزویی ندارد، هیچی ندارد، وقتی هیچی ندارد، هر چه آمد تحویل می‌گیرد. چشم به چیز دیگری ندوخته است، هر چه به او دادند تحویل می‌گیرد، به مقدرات الهی با اختیار خودش تن می‌دهد. این‌طور که شد مشقات دنیا را هم به گوارایی تحمل می‌کند؛ چون تا وقتی به مشقت تن نداده‌ای، دردت می‌آید. در بحث ابتلائات خواندیم تا انسان تن به آن نداده باشد، درد می‌آورد؛ ولی وقتی تن دادی گفתי: همینی که هست، واقعیتی که وجود دارد، غیرقابل تغییر است، همین را خدا مقدر کرده و پیش آورده است، من چه راضی باشم چه نباشم همینی است که هست، اگر این‌گونه شد مشقات دنیا هم دردش نمی‌آورد. خودش به مشقات دنیا تن می‌دهد و به راحتی و آسانی تحمل می‌کند.

❁ موت همان تسلیم شدن به اراده‌ی حق و از خود نظریه‌ نداشتن و اعتراض نکردن است. عبد مؤمن بین دو دست جمال و جلال خداوند همچون جنازه‌ی

مرده بین دو دست مرده شوی است که به هر طرف بخواهد، می چرخاند و جنازه ایستادگی و اعتراض و نظریه‌ای ندارد «الْعَبْدُ كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَاسِلِ (الْعَسَائِلِ)»^۱ عبد مثل جسد مرده بین دو دست مرده شوی است. «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ» قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشت‌های خدای رحمان است که هر طور بخواهد آن را بر می گرداند. (۷:۳۲)

موت همان تسلیم شدن به اراده‌ی حق است. اول تسلیم اراده‌ی حق می شوم و دست از اراده‌ی خودم برمی دارم. از خود نظریه نداشته‌ام؛ دوم از خودم هم نظریه نداشته باشم، خودم را صاحب نظر ندانم، پیشنهاد و خواسته‌ای نداشته باشم، سلیقه‌ای نداشته باشم و سوم اعتراض نکردن است. اعتراض نکردن، ثمره‌ی دو تایی قبلی است. اتفاقی افتاد، چیزی خدا در زندگی برایش پیش آورد، اعتراض نکند. گاهی شخص با زبان اعتراض می کند. گاهی با زبان اعتراض نمی کند، در دلش اعتراض می کند. گاهی در دلش هم اعتراض نمی کند، به زبان شکر اعتراض می کند یعنی یک الحمدلله می گوید که از هزار بد و بیراه گفتن به خدا بدتر است. گاهی فرد این طوری هم الحمدلله می گوید، پناه به خدا! به زبان شکر اعتراض می کند. نه، انسان اعتراض نداشته باشد، هرچه آمد را راحت بپذیرد. عبد مؤمن بین دو دست جمال و جلال خداوند همچون جنازه‌ی مرده بین دو دست مرده شوی است که به هر طرف بخواهد می چرخاند و جنازه ایستادگی و اعتراض و نظریه ندارد. جنازه را روی سنگ غسلخانه می شویند، برای ما هم یک روز ان شاء الله این کار را

^۱ دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۲۰ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۰۰.

خواهند کرد؛ چون بعضی‌ها را نمی‌شویند؛ یک‌دفعه یک بمب می‌آید و پودر می‌شوند؛ جنازه‌ای نمی‌ماند که بخواهند بشویند؛ ولی غالب افراد از آنجا سر در می‌آورند، جنازه را که می‌شویند از خودش نظریه، پیشنهاد و خواسته‌ای ندارد. سکوت و پذیرش محض است. نمی‌گوید: کمی بهتر بشوی یا چرا خوب نمی‌شویی؟ چرا حواست نیست؟ این طرفم را یادت رفت بشویی، چرا محکم کیسه می‌کشی؟ پوستم رفت، کمی یواش‌تر بی‌انصاف. هیچ نظریه‌ای ندارد. در دست مرده‌شوی تسلیم است. «الْعَبْدُ كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيْ الْغَاسِلِ (الْعَسَالِ)»^۲ عبد مثل جسد مرده بین دو دست مرده‌شوی است. «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»^۳ قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشت‌های خدای رحمان است که هر طور بخواهد آن را می‌گرداند. بین دو دست جمال و جلال خداست؛ مثل دو دست مرده‌شوی. بین این دو دست خدا مؤمن را آن قدر این طرف و آن طرف می‌کند، می‌شوید، تمیز می‌کند، پاک پاک و طاهرش می‌کند. موت یعنی همین، موت یعنی خودت را دست دلاکی که می‌شوید بسپاری. هی اظهار نظر نکنی؛ چون اولیاء خدا ما را می‌شویند. ما خودمان را در این عالم کثیف کرده‌ایم، گرد و غبار این عالم به ما نشسته است، آرزوها، دلبستگی‌ها، خدای نکرده غفلت‌ها و معصیت‌هایش روح و جان ما را کثیف کرده است. اولیاء می‌آیند ما را با دست جمال و جلالشان می‌شویند. کمی با دست جمال آب می‌ریزند که نرم است. کمی با دست جلال کیسه می‌کشند که زبر است. بالاخره ما را تمیز می‌کنند. تن بدهیم، موت یعنی تن دادن؛ زیر دست کسی که تو را

^۲. دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۲۰ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۰۰.

^۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۳ و مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

می‌شوید فرار نکن. بچه‌های کوچک را دیده‌اید که مادرها حمام می‌برند تا بشویند. بچه چون جاهل است، گریه می‌کند، شیون می‌زند و از زیر دست مادرش فرار می‌کند؛ اما وقتی علم پیدا کرد که مادر می‌خواهد او را تمیز کند و بوی عرق، چرک و کثیفی که خیلی بد است را بشوید، خیلی قشنگ می‌شود. چون جاهل است، گریه و بی‌قراری می‌کند. اعتراض می‌کند، بد و بیراه می‌گوید. می‌گوید: رهایم کن، چرا اذیتم می‌کنی؛ اما وقتی عالم شد، لذت می‌برد از اینکه مادر او را می‌شوید. اولیاء خدا این‌طوری هستند. می‌خواهند ما را بشویند. حوادثی هم که در عالم پیش می‌آورند، همین است، دارند ما را با حوادث می‌شویند. ان‌شاءالله تن بدهیم، هرچه پیش آمد از تلخ و شیرین، گرم و سرد بپذیریم. هرچه پیش آورد تن بدهیم تا قشنگ تمیز شویم. وقتی تمیز شدیم گفت: «**لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**»^۴ هرکس تمیز و مطهر شد، می‌تواند با حقیقت قرآن، پیغمبر ﷺ و اهل بیتش  تماس بگیرد. تا تمیز نشویم، نمی‌شود تماس بگیریم. حالا خودمان تن بدهیم «**أَلْعَبْدُ كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَاسِلِ (الْغَسَالِ)**» نه نظریه، نه خواسته، نه انتظار و نه اعتراضی داشته باشیم، تن بدهیم. امیدوارم خدای متعال حقایق این حرف‌ها را نصیب همه‌ی ما بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۴. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۷۹.